

دل به امید صدایی که مگر از تو رسد  
نالۀ ما کرد در این کوه که فریاد نکرد  
حافظ

# دلم تنگ است

دلم تنگ است، دستت کو، قرارم، یار دیرینم؟  
شرار چشم مستت کو، عزیزم، نازنینم، جان شیرینم؟  
من و زلف سیاهت، گردش چشمان جادویت  
من و این قلب عاشق، بیقرار دیدن رویت  
من و این لحظه های پوچ و سنگین در لفاف حسرت دیروز  
من و ماسیدن قندیل خواهشها به پشت خسته ی امروز  
من و بیهوده بودن ها  
من و بیزار از تکرار دیدن ها، شیندن ها  
من بی کس، من تنها  
طبیعی نیست دیگر تا کند درمان مرا این تب  
دلم تنگ است، سر بر دار از پشت نقاب شب  
ندایم را تو پاسخ گو، دلم تنگ است  
دلم با ژرفنای خلوت دریا هماهنگ است  
دلم مانند تکرار نفسهایم کسالت بار و بیرنگ است  
صدایم کن، تو پاسخ گو ندایم را  
دلم پوسید، بشنو این صدایم را  
در اینجا غنچه ها سنگند،  
در اینجا لحظه ها بی شعر و آهنگند  
در اینجا قاصدک ها هیچ پیغامی برای گوش عاشقها نمی آرند  
در اینجا مردمان دلگیر از تکرار تکرارند  
در اینجا عشق مرده، خنده مرده،  
شاپرک ها هم همه مجروح و بیمارند...  
اینجا من دلم تنگ است، دستت کو؟

آدینه سوم اکتبر ۲۰۰۳  
هیوستون - تگزاس